

## همبستگی‌های

## «مرجعیت علمی» و «زبان ملی»

فاطمه طاهرخانی

عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«زبان فارسی باید گسترش پیدا کند. باید نفوذ فرهنگی زبان فارسی در سطح جهان روزبه‌روز بیشتر شود.»

هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۸۰ ه‍.ش «تولید علم» به‌عنوان یکی از شاخص‌های توسعه وارد ادبیات سیاسی ایران شد، رهبرمعلم انقلاب اصطلاح «مرجعیت علمی» را به کار بردند که به نظر می‌رسید از ساخت معنایی گسترده‌تری برخوردار بود. با رجوع به خطابه‌های عمومی و نیز متونی چون ابراهیه سیاست‌های کلی علم و فناوری می‌توان حدود و ثغور این ساحت معنایی را متصور ساخت. در حالی که «تولید علم» بر مبنای شاخص‌های انسانی، مالی، ساختاری، بهره‌وری و عملکردی نظیر تعداد محققان و مراکز تحقیقات، میزان انگذاری طرح‌های تحقیقاتی، تعداد ارجاعات به پژوهش‌ها و…سنجیده می‌شود (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۷/۱۰/۲۴) «مرجعیت علمی» به افقی اشاره می‌کند که در آن تنها سنجه‌های کمی و مادی، دانش بشری را اندازگیری نمی‌کند، بلکه مبادی و عناصر فرهنگی نیز با آن سنجه‌ها آمیخته شده و فخر فرهنگی را در کنار رشد علمی، به‌عنوان نمایه‌های رشد فکری یک ملت به تصویر می‌کشد. «آن روزی که ملت‌های دنیا، دانشمندان و اندیشمندان عالم احساس کنند به ایران، به زبان ایران، به فرهنگ ایران نیاز دارند برای آنکه گام‌های نویی در مسائل علمی بردارند.» (بیانات در دیدار با فرهیختگان استان فارس، ۱۳۸۷/۲/۱۷) یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ ملی ایرانی، «زبان فارسی» است و رهبر انقلاب در گفتارها و مکتوباتشان به همبستگی بین زبان فارسی و مرجعیت علمی اشاره کرده‌اند. «در زمینه علم برای ۵۰ سال آینده برنامه‌ریزی کنید. ۵۰ سال بعد، کشور یکی از مراجع علمی و درجه اول دنیا باشد جوری که اگر خواست با تازه‌های دانش آشنا شود، مجبور باشد زبان فارسی رایاد بگیرد.» (بیانات در دیدار با دانشگاهیان استان سمنان، ۱۳۸۵/۸/۱۸) رهبر انقلاب، در خطابه‌های دیگری نیز بر تفوق فرهنگی و اعتلای زبان فارسی از طریق مرجعیت علمی تأکید کرده‌اند که برای نگارنده این تأکید قابل توجه بود. این نوشته کوششی برای تشریح نسبت بین زبان و دانش و ارتباط آن‌ها با قدرت در اندیشه واقع‌نظر انقلاب از گذرگاه مرور ادبیات نظری موجود در این زمینه است. در درح‌عبارتلاش می‌شود شرحی بر ارتباط بین علم، قدرت و فرهنگ از یک سو و زبان، علم و فرهنگ از سوی دیگر ارائه شود.

### علم، قدرت و فرهنگ

مبنای دینی اندیشه رهبری در حوزه مرجعیت علمی به حدیث معروف «العلم سلطان» بازم می‌گردد. بسیار سخت است که معنای علم در این حدیث شریف را با آنچه ما امروز از علم فهم می‌کنیم، یکی در نظر بگیریم زیرا مفهوم «علم» و مشتقات لغوی آن در زبان عربی شامل مجموعه‌ای از اعمال مرتبط با آگاهی یافتن و دانایی است، اعمالی مانند دانش، آموختن، دانایی، پرشنجری و تحقیق، از این منظر علم در دنیای قدیم ناظر بر دانش و معرفت بود در حالی که علم در معنای ساینس که به‌عنوان موتور محرکه توسعه لحاظ می‌شود، قدمتی بیش از ۲۰۰ سال ندارد و به فرایند شناخت جهان مادی از راه آزمایش و تجربه اطلاق می‌شود و همان‌گونه که بیان شد سنجش تولید علم از طریق شاخص‌هایی است که اساساً در دوره ماقبل مدرن کاملاً ناشناخته بود. علم بر خلاف دوره ماقبل مدرن، نه صرفاً یک فضیلت بلکه مشخصاً یک شاخص مهم در ارزیابی قدرت کشورها به شمار می‌رود به نحوی که گاهی فلسفه وجودی دولت‌های مدرن را چیزی جز کسب، حفظ و افزایش قدرت نمی‌دانند و تولید علم و به تبع آن ثروت نیز از جمله مؤلفه‌های کلیدی اقتدار دولت ملی در این وضعیت است. پس ارتباط علم و قدرت در دولت‌ها یک ارتباط مستقیم است.

اما نکته اینجاست که آنچه امکان این همانی با حداقل ایجاد توالی بین این دو معنا از علم را درگفتمان سیاسی جمهوری اسلامی پدید می‌آورد، تراث تمدنی و تاریخی ماست. ایران طی دوره‌های متفاوت تاریخی، صاحب تمدن بوده و در تولید دانش بشری نقش آفرینی کرده است. شوح نمودهای تمدنی ایرانیان در حوزه علم و فرهنگ در عهد قبل از اسلام، قرون اول تا سوم و سپس قرون هشتم تا یازدهم هجری خارج از حوصله این بحث است و در مجموع به ذکر این نکته بسنده می‌شود که در نتیجه وجود این بستر تاریخی است که امکان ایجاد توالی بین معنای «علم» در دوره صدراسلام و علم مدرن کنونی فراهم می‌شود. از سویی دیگر این تراث تمدنی امکانی را فراهم می‌آورد تا تولید علم در ساختی گسترده‌ه طلب شود یعنی در راستای احیای تمدن ایرانی – اسلامی. وقتی علم در این بستر تاریخی – تمدنی فهم شود لازم‌با سایر اجزای این تمدن نیز ارتباط می‌یابد. تمدن‌های زاینده در عین حال مقوم فرهنگ‌های غنی و پویانند و تمدن ایرانی – اسلامی نیز از این مسئله مستثنی نیست. با این توضیحات می‌توان این نتیجه را گرفت که مرجعیت علمی به معنای ممتازترین جایگاه در تولید و کسب علم در گسترده‌ترین معنای تاریخی آن در بستری از تاریخ و تمدن ایرانی – اسلامی است که در برخی اوقات با مفهوم دانش همپوشانی می‌یابد.

### زبان، دانش و فرهنگ

نسبت میان زبان و فرهنگ و نیز به تبع آن دانش را می‌توان از دو منظر نگریست؛ از یک منظر، زبان این قدرت را دارد که به اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی شکل دهد، تغییرات این روندها را نشان دهد و خود به گونه‌ای عامل این تغییرات شود. (سعدینیا، ۱۳۸۸: ۱۸۱)
مجلات قبل به این معنایند که اساساً جامعه همچون امری قابل تصور است که بر پایه زبان و دانش نسبتاً پیش‌آمدی و انباشت شده در طول تاریخ شکل گرفته است و از این منظر زبان خود تبدیل به دانشی می‌شود که مطالعه آن به منزله دستیابی به نظام‌های معانی و مناسبات آن‌ها با قدرت و جامعه است. از این منظر زبان خود فرهنگ است نه بخشی از شاکله آن. (رجبی، منبعی، ۱۳۹۷: ۳۰)
به عبارتی، زبان ابزاری خنثی نیست که از طریق آن دانش از فردی به فرد دیگری منتقل شود زیرا معانی در

فرایند ارتباط، ایجاد و دگرگون می‌شوند. (همان: ۲۲)
در اینجا می‌توان زبان را به مثابه یک دانش گروهی در نظر گرفت که بین کلیه اعضای یک جامعه یا فرهنگ مشترک است و اساس تمام کردارهای اجتماعی و گفتمانی را شکل می‌دهد. (فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۱۶)
از منظر روادارانه و محافظه‌کارانه‌تر، زبان نیز مانند دانش در بستر فرهنگ زیست می‌کند و با سایر اجزای فرهنگ در ارتباط است، از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و بر آن‌ات تأثیر می‌گذارد. در این نگاه، زبان به مثابه ابزار انتقال فرهنگ و دانش عمل می‌کند. در اینجا بیشتر می‌توان به قواعد و ساختارهای زبانی به‌عنوان ظرفیت‌های لازم برای انتقال معانی نگریست که دارای ماهیتی نسبتاً خنثی در برابر مدلول خودند. به نظر می‌رسد در میانه این دو منظر، می‌توان نسبت بین زبان و مرجعیت علمی را از نوع نخست دید. در گفتمان سیاسی جمهوری اسلامی، زبان فارسی یک محمل بی‌سمت و سودر تولید دانش و مرجعیت علمی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه زبان خود بخشی از این دانش و نشانه و نماد مرکزی فرهنگ عظیم اسلامی – ایرانی است. این تعبیر به این دلیل شکل می‌گیرد که در گفتمان مزبور، ایران کشوری که صرفاً به دنبال توسعه اقتصادی و رشد علمی است در نظر گرفته نشده، بلکه به واسطه ظرفیت‌های فرهنگی که مهم‌ترین آن زبان فارسی است، توانمندی تبدیل به دولت متنفذ را داراست.

### زبان فارسی، مرجعیت علمی و گستردگی فرهنگی

در ایران، چنانچه فخرالدین عظیمی می‌گوید، معنای فرهنگ با زبان فارسی و پشتهوان و درونمایه ادبی – هنری و معرفی آن گره خورده است. فرهنگ، پایه هویت ملی است و زبان فارسی را می‌توان بستر بالندگی روایت ملی ایرانیان دانست (عظیمی، ۱۳۹۹: ۲۱۱).
زبان فارسی نه‌تنها محمل بلکه خود فرهنگ ایرانی – اسلامی است و یکی از مهم‌ترین دلایل مانایی ایران طی تاریخ طولانی به شمار می‌رود و این خود یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات کارآمدی و توانمندی این زبان برای تبدیل شدن به زبان علم است. از آن جایی که زبان فارسی در گذشته تمدنی دور و دراز خود با سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها تعامل داشته است، معانی و مفاهیم آن‌ها را پذیرفته و در دل خود جای داده و به غنای خود افزوده و از این رهگذر توانسته است مأمن زایش و انتقال بسیاری از دانش‌ها و علوم واقع شود، پس در جهان کنونی نیز این امکان وجود دارد که مجدداً به این جایگاه دست یابد. نکته دیگر اینکه بسیاری از مفاهیم دیرپا در زبان فارسی وجود دارند که علی‌رغم تغییر در برخی هجما‌ها و فرم اما محتوا و معانی عمیق و گسترده و متنوعی را درون خود حمل می‌کنند. همین مفاهیم و اصطلاحات می‌توانند پذیرای بسیاری از گزاره‌های علوم جدید باشند و آن‌ها را تشریح و تبیین کنند. به علاوه زبان فارسی به جهت اینکه دانش‌های متنوع مانند فلسفه، ادبیات، عرفان، شریعت را در دل خود پرورده و همین رخداد موجب تبدیل آن به یک فرهنگ عمیق و گسترده شده توانایی گسترش دامنه و ابعاد علوم جدید را نیز در خود داراست و در نهایت اینکه تنوع و تکثر فرهنگ ایرانی به سبب قوم و اقلیم و گویش می‌تواند بعد جهانشمولی مورد نیاز برای علم را به زبان فارسی اعطا کند.

### نتیجه

زبان بخش مهم یک فرهنگ است. هم دانش و هم زبان بخش‌های مهمی از فرهنگ‌اند و از همین منظر با یکدیگر مرتبطند. در این نوشتار تلاش شد ثابت شود که اگر یک زبان در یک برهه تاریخی در همراهی با دانش توانسته در بنیان‌گذاری یک تمدن نقش آفرین باشد، در دوره‌های بعد نیز خواهد توانست و از آن جایی که نقطه آغازین شکل‌گیری تمدن‌ها رشد علمی و فرهنگی است پس باید به نقش زبان در این رشد توجه کرد و بدین برداشته شود که به معنای توانمندی در تولید دانش است خاستگاهی فرهنگی و تمدنی دارد یعنی از دل یک تمدن غنی و سرآمد بر می‌آید. همچنین مرجعیت علمی موجب تولید قدرت می‌شود. در واقع از طریق در اختیار داشتن دانش روزآمد و نو به معنای قادر شدن به تولید و تصرف قدرت است. همچنین تلاش شد این نکته برجسته شود که ظرفیت‌ها و توانمندی‌های یک زبان چگونه می‌تواند به رشد دانش بینجامد یا حداقل کمک حال رشد علم و دانش شود و در نهایت اینکه…«زبان فارسی اینقدر ظرفیت و گنجایش دارد که دقیق‌ترین و ظرفیت‌ترین علوم و دانش‌ها می‌توانند در این زبان بیان شوند. ما زبان پر ظرفیتی داریم…»
همچنان‌که امروز برای فراگرفتن بسیاری از فنون نیاز بشی، انسان احتیاج دارد زبان فلان کشور و فلان ملت را فرا بگیرد؛ آن روز مردم دنیا احساس کنند که نیاز دارند زبان شما را بیاموزند؛ فرهنگ شما را بیاموزند. آن روز خواهد آمد و شدنی است. (۱۳۷۸/۲/۱۷)

### منابع:

- آتانی، مریم (۱۳۴۲)، جهان‌شناسی در جهان ایرانی، تهران: بنیاد ملی ایران‌شناسی.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی، (۱۳۸۱)، شاخص‌های ارزیابی علم و فناوری، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۹)، نقشه جامع علمی کشور، تهران، دبیرخانه شورای انقلاب فرهنگی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۹)، هویت ایران؛ کاوش در نمودارهای ناسیونالیسم؛ دیدگاهی مدنی، تهران: آگاه.
- کرفلاف، نورمن (۱۳۸۸)، زبان و جهانی شدن، ترجمه سعیدنیا، گلرخ، نشریه زبان و زبان‌شناسی، ۱۰(۳)، صص ۱۸۶–۱۸۱.
- فلوارد، جان ر‌چیناردسون، جان (۱۳۹۷)، راهنمای گفتمان‌شناسی انتقادی. ترجمه گروه مترجمان، تهران: لوگوس.
- فیروزجایی، علیرضا، (۱۳۹۶)، گفتمان‌شناسی انتقادی، تهران: جامعه‌شناسان و روش‌شناسان.
- قوام‌آبادی، محمد غلام و سایرین (۱۳۹۴)، الگوی مرجعیت علمی در جمهوری اسلامی ایران بر اساس بیانات مقام‌عظم‌رهبری، فصلنامه مطالعات راهبردی بسپح، ۱۸(۶۸)، ۳۰–۵.

## علوم انسانی آکادمیک

## ونسبت آن با جامعه در ایران امروز

دکتر علیرضا منجمی

دانشیار گروه فلسفه علم و تکنولوژی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دغدغه بهبود پیشخبدن به بازده علوم انسانی آکادمیک، دغدغه‌ای مشترک در میان اصحاب علوم انسانی و سیاست‌گذاران در ایران معاصر است. این میحث بیشتر با‌عنوان بحث در کارآمدی علوم انسانی یا کاربردی‌سازی علوم انسانی مطرح شده است. پژوهش‌هایی را که در باب کارآمدی علوم انسانی در ایران انجام شده است، در سه دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد. دستهٔ اول پژوهش‌هایی هستند که به ناکارآمدی علوم انسانی فعلی در جامعه ایران پرداخته و پایشردن موانع تولید علم و نظره پردازی در علوم انسانی، برخی مشکلات علوم انسانی در ایران را بیان کرده‌اند و به صورت ضمنی خواستار تحولی در این علوم بوده‌اند. دستهٔ دوم ضمن صحه گذاشتن بر ناکارآمدی علوم انسانی در ایران از منظر چِستی و ماهیت‌تحول در علوم انسانی به بحث ورود کرده‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً در باب بومی شدن علوم انسانی و چگونگی تحقق این هدف، شکل گرفته‌اند. آخرین حوزهٔ پژوهشی مرتبط با‌میحث کارآمدی علوم انسانی، مباحث مربوط به مدیریت تحول است. این حوزه پژوهشی به دنبال این است که عوامل و علل تأثیرگذار در تحول علوم انسانی کشف شده‌تاز طریق مدیریت آن‌ها بتوان علوم انسانی را به روزمنزل مقصد رساند.

سخن گفتن از نسبت علوم انسانی و کاربرد عمدتاً حول‌وحوش دو شاخهٔ تجاری‌سازی یا کاربردی‌سازی قرار می‌گیرد. باآنکه نقدهای بسیار جدی و بیجا بر تجاری‌سازی علوم انسانی وارد شده است آنتی‌تجاه که این نظریوزی‌ها نسبت به جنبه‌های علم‌شناسانه و معرفت‌شناسانه غفلت ورزیده‌اند، تقلیل‌گرایی تلقی از کارآمدی علوم انسانی و کاستی مفاهیم ناب و آسیب شده‌اند. به باور نگارنده کاربردی‌سازی علوم انسانی باید از منظر آموزه‌ها و چهارچوب‌های فلسفهٔ علم نقد شود. مدعای نگارنده این‌است که طرح کاربردی علوم انسانی بدون توجه به بنیان‌های معرفت‌شناختی و علم‌شناختی نامتِم‌است و این پرسشی است که در بحث کاربردی علوم انسانی در ایران به آن پرداخته نشده است. اگرچه برای تولید‌اندیشه‌های علمی نمی‌توان دستورالعمل‌کرضع کاملاً برای ارتقای کارایی این اندیشه‌ها می‌توان تمهیدات نظری لازم را اندیشید. و در این عرصه نیز باید نهایت دقت را به کارست تاز فروق‌نشین در دام راهکارهای سنسجیده‌تادقیق نشده، رهیزشود. این مطالعه در پی تحلیل و نقد کاربردی‌سازی علوم انسانی است؛ چراکه هم بر پیش‌فرض نادرستی از علوم انسانی بنا شده است، هم علم‌شناسی نادرستی را مدنظر دارد و هم پیامدهای نا‌گواری برای علوم انسانی در پی دارد.

مفهوم کاربردی‌سازی مفهومی پرمناقشه است و مفاهیم مشابهی همچون کارآمد‌سازی، تجاری‌سازی، کیفی‌سازی ونظایر آن‌هم در این میانه‌اند و درمورد آن میان صاحب‌نظران، اصحاب علوم انسانی، سیاست‌گذاران و مدیران اتفاق نظر وجود ندارد. ابتدا باید توجه کرد اطلاق مفهوم کاربردی‌سازی، به کل این گفتمان روا نیست؛ چراکه به نظر می‌رسد کاربردی‌سازی، خود یکی از رویکردهای اصلی این گفتمان است و پیش‌فرض‌های مشخصی دارد و نمی‌تواند نمایندۀ مناسبی برای کل گفتمان باشد. ازاین‌رو لازم است برای عنوان این پژوهش عنوان مناسب‌تری برگزید. به نظر می‌رسد نسبت علوم انسانی و کاربرد، عنوانی است که برای این پژوهش مناسب‌تر به نظر می‌رسد. البته در اینکه این مشکلات را باید چگونه صورت‌بندی کرد هم میان رویکردهای مختلف اختلاف نظر وجود دارد و یک پاسخ صورت‌بست و مستقیم وجود ندارد. اما به نظر می‌رسد با‌تسامح پرسش این است که علوم انسانی به چه کار‌امان می‌آید؟ آیا علوم انسانی می‌تواند در مواجهه و رویارویی با مشکلات ما را یاری کند؟ پرسش اول نسبت علوم انسانی و حل مسائل و مشکلات یا به قول دیگر مسئله‌مندی است. آیا به‌همان سیاق که علوم طبیعی و مهندسی ما‌راد حل مشکلات روز‌به‌روزه‌یاری کرده است علوم انسانی هم می‌تواند از چنین قابلیت‌هایی برخوردار است؟ چنین پرسشی ارتباطی وثیق با ارزیابی و علم‌سنجی علوم انسانی دارد زیرا پاسخ به این پرسش مشخص خواهد کرد آیا برای ارزیابی و علم‌سنجی علوم انسانی باید راهی مشابه با علوم طبیعی، فنی و پزشکی یا‌رمود با علوم انسانی شیوهٔ برخورد متفاوتی را می‌طلبد.

صورت‌بندی مسئلهٔ «نسبت علوم انسانی و کاربرد» این است که علوم انسانی در وضعیت مطلوب قرار ندارد و باید به وضعیت مطلوب برسد و کاربردی‌سازی (هر عنوان دیگری) در اصل فرایندی است که علوم انسانی باید طی کند تا در نهایت به وضعیت مطلوب برسد. پس در اینجا با سه محور مواجه‌ایم. اول آنکه وضعیت علوم انسانی در شرایط حاضر مطلوب نیست. دوم آنکه وضعیت مطلوب برای علوم انسانی چیست و چه وضعیتی برای آن مطلوب تلقی می‌شود و سوم آنکه روندی که باید طی شود تا علوم انسانی از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب برسد چیست و این راه را چگونه باید طی کرد؟ ممکن است بسیاری از دانشوران و صاحب‌نظران درمورد یک یا چند از این محورها اظهار نظر کرده باشند ولی در این پژوهش آن دسته از مباحث و مطالب مورد‌توجه قرار گرفته‌اند که در هر سه محور به نظریوزی پرداخته‌اند. به بیان دیگر، آن دسته از مواضع که صرفاً به بیان ضعف‌ها و وضعیت نامطلوب علوم انسانی فعلی پرداخته‌اند بدون آنکه به دو محور دیگر توجه کرده باشند، مورد‌توجه قرار نخواهند گرفت.

با ملاحظهٔ صحنه می‌توان دریافت که با‌بعثی بسیار متشتت و پیرشان مواجه‌ایم. این میبحث نه هنوز ترمینولوژی مشخص و توافق‌شده‌ای دارد و نه چهارچوب نظری دقیقی برای صورت‌بندی آن پیشنهاد شده‌است. به همین دلیل سخن گفتن درمورد علوم انسانی و کاربرد آن نیاز به منتق کردن مفاهیم و رویکردها دارد تا بر مبنای آن بتوان گفتمان را شکل داد. به‌عنوان مثال میان کاربردی‌سازی، تجاری‌سازی، کارآمد‌سازی، توان‌افزایی و بسیاری مفاهیم مشابه هیچ تعریف یا تمایز مشخصی وجود ندارد و بقول معروف «هر کسی از ظن خود» یار این بحث شده است. فقدان چهارچوب نظری مناسب‌سبب‌شده نظرات مطرح‌شده بیشتر اظهار نظر شخصی باشد تا سخن عالم‌نامه و از همین‌رو در گفتارها و نوشتارهای مدافعان و مخالفان کمتر می‌توان بحث مسئول و مبتقی یافت. من‌عین‌موجود غالباً صاحب‌یاس‌سنج‌ان پیاده‌شده‌اند که این تبعاً از دقت آن‌ها می‌کاهد؛ چراکه مفاهیم و واژگان به کاررفته منتق و دقیق نیستند و بیشتر از آنکه بیانگر یک رویکرد باشند اظهار نظر شخصی‌اند که برای تبدیل شدن به چهارچوب نظری نیاز به کار بسیار بیشتری هست.

دوم آنکه مشخص نیست مطالبهٔ «علوم انسانی کاربردی» از سوی سیاست‌گذاران است یا از سوی اصحاب علوم انسانی؟ به نظر می‌رسد این مطالبه بیشتر دغدغهٔ «نهاد‌های تصمیم‌گیر در عرصهٔ سیاست‌گذاری است» و «حاصل دیگانی نگاه

سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان در حوزهٔ نظر و عمل است». به بیان دیگر این مطالب حاصل برخورد میان حوزهٔ سیاست‌گذاری و حوزهٔ علوم انسانی است؛ اما به نظر می‌رسد در تحلیل سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان از وضعیت علوم انسانی نوعی فرافکنی به چشم می‌خورد؛ چراکه بخش عمده‌ای از این وضعیت نامطلوب حاصل همین نگاه و عملکرد مدیریتی است. گفتمان ناب‌اورانه که حاصل سیاست‌های فن‌سالار (تکنوکراتیک) در سطح مدیریت و برنامه‌ریزی کلان است خود رقم‌زنندهٔ این وضعیت است. این، از آن جهت مهم است که باید مشخص کرد آیا مسئلهٔ «نسبت علوم انسانی و کاربرد» موضوعی آکادمیک است، مطالبه‌ای اجتماعی است یا سیاست‌گذاران آن را طلب می‌کنند؟

سوم آنکه این میحث از آن جهت شایان توجه است که هم از یک سو بر نحوهٔ برخورد سیاست‌گذاران کلان در نحوهٔ بودجه‌بندی، نظام جذب و ارتقای هیئت‌علمی، ارزیابی و علم‌سنجی آن اثر می‌گذارد و هم از سوی دیگر در منزلت رشته‌های علوم انسانی، اقبال عمومی به آن و میزان نفوذ اجتماعی آن تأثیر قابل توجهی دارد. به همین دلیل یکی از سوه‌فهم‌هایی است که در این موضِع صورت گرفته است: خلط میان علوم انسانی و نهاد دانشگاهی مرتبط با آن. به بیان دیگر وقتی صحبت از علوم انسانی و وضعیت آن به میان می‌آید، مشخص نیست که آیا دربارهٔ نوعی دانش یا معرفت سخن می‌گویم یا دربارهٔ نهاد متولی آن؟ وقتی صحبت از نقش آفرینی علوم انسانی می‌شود آیا از نهاد دانشگاهی آن سخن به میان آورده می‌شود؟ آیا منظور فارغ‌التحصیلان و پژوهشگران علوم انسانی ناکارآمدند؟ طرفهٔ آنکه مدیریت و سیاست‌گذاری در حوزهٔ علوم انسانی در دست مدیرانی است که غالباً از علوم انسانی بی‌خبرند و این یکی از مصدایق ناکارآمدی علوم انسانی است.

کاربردی‌سازی علوم انسانی مبنی بر پیش‌فرض‌ها و انگاره‌های علم‌شناختی نادرستی همچون «مغالطه الهام از علوم طبیعی» و «مدل خطی» بنا شده‌است. مغالطه الهام از علوم طبیعی می‌گوید کارآمدی علوم انسانی همچون کارآمدی علوم طبیعی در توانایی آن برای کاربردست در حل مسائل و تولید مصنوعات تکنیکی سنجیده می‌شود. از همین رو در این نگاه میان علوم انسانی و علوم طبیعی تمایزی وجود ندارد و علوم انسانی صرفاً از منظر تکاملی عقب‌افتاده‌تر است ولی مسیر تکاملی کاملاً روشن و واحد است. مدل خطی، فرایند یک‌طرفه تبدیل علم محض به علم کاربردی و سپس مصنع تکنیکی را روایت می‌کند. در این فرایند یک‌طرفه کاربردست علم در اصل به معنای بهره گرفتن از علوم برای ساخت تکنولوژی است و این الگوی گرفته از علوم طبیعی و علوم مهندسی است. بروضع است که این نگاه کاربردی را همچون امری تکنیکی فهم می‌کند که هدفش ساختن است – در واژهٔ کاربردی‌سازی هم نمایان است – و همین الگو مبنای سنجش کارآمدی علوم انسانی قرار می‌گیرد که پیامدهای ناگواری هم در پژوهش علوم انسانی و هم در عرصهٔ اجتماع خواهد گذاشت.

الگویی که باید در فهم نسبت علوم انسانی و کاربرد یکار گرفته‌شده‌نه در پی برساختن علوم انسانی آنتروپاتوست و نه درصددقی‌کی سه‌کاربردی. این الگو ساختی تنظیمی خواهد داشت و ملاحظاتی را که در فهم نسبت علوم انسانی و کاربرد مدنظر است را در چهارچوب علم‌شناسی صورت‌بندی می‌کند. علوم در مقام عمل به معنای تحقق علوم انسانی در کارووزی‌های (پرکتیک‌های) ازبست جهان اجتماعی است که می‌توانند از سنخ حقوق و پزشکی یا از جنس پرکتیکس‌های زندگی روز‌به‌رو باشند و از این رو به کار آمدن علوم انسانی (چه از جنس علوم نظری باشد و چه از جنس علوم عملی برای پیوند خوردن با پرکتیکس نیازمند فهم ضمیر مضضوات است.

### پی‌نوشت

- ۱- اصغری، فیروزه، (۱۳۹۶)، علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران، پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۲- پایا پور، ۱۳۹۴، میزبان پور، ۱۳۹۰، پورعزت و همکاران، ۱۳۸۸، سلیمان پور، ۱۳۸۰.
- ۳- باقری، ۱۳۸۷، بزرگز، ۱۳۸۹
- ۴- پایا، علی؛ ابراهیم‌آبادی حسین اورین بهار، (۱۳۹۴)، آسیب‌شناسی نقادانه علوم انسانی و اجتماعی در ایران، طرح نقد.
- میزبان پور، زمکی، ابوالفضل (۱۳۹۰)، اهمیت و ضرورت تحول علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای تحقق آن، رهیافت، ۲۹، پاییز و زمستان.
- پورعزت، علی اصغر؛ رضایی، پریسا؛ یزدانی، حمیدرضا (۱۳۸۸)، بررسی موانع نظریه پردازی در قلمرو علوم اجتماعی، مدیریت بازرگانی، شماره ۷، بهار و تابستان.
- سلیمان پور، علی (۱۳۸۸)، علوم انسانی، مشکلات و موانع نظریه پردازی (با تأکید بر علوم سیاسی و روابط بین الملل)، علوم سیاسی و روابط بین الملل، شماره ۷، پاییز، سونتیجی، حسین (۱۳۸۸)، تاملی در باب بایسته‌های تحول در علوم انسانی -حرکت به سمت تحقق علوم انسانی اسلامی. راهبرد فرهنگ، شماره ۹، بهار.
- سونتیجی، حسین (۱۳۹۱)، چگونگی یاز تولید فلسفه‌های علوم انسانی یا‌تکیه بر فلسفه اسلامی، حکمت اسرا، شماره ۱۱، بهار.

- آذربایجانی، مسعود؛ کاظمینی، سید محمدحسین، (۱۳۹۴)، درآمدی بر نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی (با تأکید بر نقش محوری عوامل جامعه‌شناختی، روش‌شناسی علوم انسانی)، شماره ۸۲، بهار.
- باقری، شهلا (۱۳۸۷)، علوم انسانی – اجتماعی از بحران تا بومی‌سازی: انتقادات و راهکارها، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۵۴، بهار.
- بزرگز، ابراهیم (۱۳۸۹)، رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۳، تابستان.
- ۵- آذربایجانی و کاظمینی، ۱۳۹۴
- ۶- سوزناستاری -تلاش برای توسعه تجاری‌سازی رشته‌های علوم انسانی - https://www.ana.ir/news/۹۶۰۹۲۷۱۵۹۱۵
- ۷- فاضلی، نعمت‌اله، (۱۳۹۵)، چِستی، چرایی و چگونگی کاربردی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی، زهرا حیاتی، درآمدی بر کاربردی‌سازی علوم انسانی در ایران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- قانع‌ی‌راد، امین. http://www.isa.org.ir گرازش نشست تجاری‌سازی علوم انسانی: فرصت و تهدید؟
- ۸- قیادی حسینعلی. آسیب‌شناسی علوم انسانی در ایران، ۱۳۸۵، کنگره ملی علوم انسانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

## فرهنگ‌نگار

## پند و برسی اندیشه‌ها [

## آرشیو

## فهرست

## منابع

## پیوند به بیرون

## فهرست منابع

## موضوع‌ها [

## گروه‌ها [

## فهرست

## موضوع‌ها [

## منابع

## منابع

سه‌شنبه ۲۲ آبان ۱۴۰۳

شماره ۴۳۷۷

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌د‌ا‌ی‌لی

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

ف‌ا‌ر‌ح‌یک‌ه‌ت‌گ‌ان‌ا‌ون‌ل‌این‌ه

## کانون تبلیغاتی سیاهر جوان

۰۰۹۳۹۸۸۸۸۶۹۹

۱۵